



برای کتاب «حوض خون» که نظر مخاطبان‌ش را جلب کرده است

غرق در حوض خون خاطرات

فنجان قهوه یا چای در دست صفحات کتاب را ورق زد. این کتاب بوی خون می‌دهد و اشکال بزرگ آن این است که صفحاتش عایق‌کاری نشده و رداشک کتاب را چروک می‌کند. اگر تا قبل از این می‌شنیدم مادران ما در گذشته زندگی سختی داشته‌اند و در چله زمستان یخ حوض را می‌شکستند تا ظرف و لباس بشویند، بعد از خواندن این کتاب هر وقت صحبت از سختی و حوض شود فقط حوض خون جلوی چشم می‌آید. جا دارد مطالعه این کتاب بر همه مسئولان کشوری و حکومتی واجب شود و یکی از شروط ورودشان به حوزه‌وسمت اداری و دولتی مطالعه کتاب حوض خون باشد تا بدانند چه شیرزانی بی‌ادعا در سکوت کامل وقتی باید از شدت بمباران شهر را ترک می‌کردند در وطنشان، اندیمشک، محکم و بارآده ماندند و لباس و پتوهای خونین عزیزانشان را می‌شستند. این همه سال از پایان جنگ تحمیلی گذشته و چرا خبری از این زن‌ها نیست؟ خیلی از این زنان بر اثر شستن لباس‌های شیمیایی و استنشام روزانه بوی وایتکس به بیماری‌های ریوی مبتلا شده‌اند و بدون منت و ادعایی حتی حاضر هستند برای شستن لباس‌های مدافعين حرم نیز داوطلب شوند. هرکدام به خاطر این همه فداکاری و مرامت می‌توانستند مثل برخی از آقا‌زاده‌ها و سیاست‌پویان مدعی سفره جنگ بوده و دنبال سهم‌خواهی باشند. کتاب حوض خون به همت نشر راهیار در سال ۱۴۰۰ با تدوین روایت ۶۴ راوی زن که در سال‌های دفاع مقدس به شست‌وشوی پتوها و لباس‌های خونی رزمندگان اهتمام داشتند در ۵۰۴ صفحه چاپ شده است.

خون هستند و مات و مبهوت بزرگی این مادر. می‌خواهم پرونده حوض و تشت پراز خون را در ذهنم ببندم و کتاب حوض خون را شروع کنم که ناخودآگاه تشتی را جلوی چشمم می‌بینم که سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام در آن همچون الماس و جواهر می‌درخشد. لعنت بر قوم ظالمین بر زبانم می‌آید و هنوز کاملاً منعقد نشده که به موازات آن تشت، چشمم به تشت دیگری روشن می‌شود و فریاد یا سیدالشهدا و لعنت بر یزید ملعون و قوم الظالمین ام بر زبان دل و جانم جاری می‌شود. سلول‌های جستجوگر ذهنم را به حال خودشان می‌گذارم و مقدمه فاطمه سادات میرعالی، محقق و نویسنده کتاب، را تمام می‌کنم و می‌روم سراغ اولین راوی. کلمات وظیفه‌شان را خوب انجام می‌دهند و جزئیات راوی را تمام و کمال فضا سازی می‌کنند و چهره زشت جنگ را نشانم می‌دهند.

«کف حیاط کنار حوض پر می‌شد از پوست، تکه گوشت و لخته‌های خشک شده خون...» انگار کتاب به سیستم چندرسانه‌ای مجهز باشد؛ طعم و بو و فضای روایت را کامل به من خواننده منتقل می‌کند. چای عصرانه می‌نوشیدم که طعم شیرین خرما با طعم گس چای و بوی تند وایتکس و بویی مثل آهن در دهانم قاطی می‌شود و سرفه می‌کنم. انگار توی دهانم خون جمع شده باشد آن قدر که بوی خون دارد این کتاب. در حین خواندن این کتاب مجال خوردن و نوشیدن نیست. مثل بقیه کتاب‌ها نمی‌شود روی صندلی ننویی پا روی پا گذاشت و کنار پنجره‌ای با منظره شگفت‌انگیز با

کتاب حوض خون را که دست می‌گیرم همان اول بسم... در مقدمه کتاب با عبارت فعالیت خانم‌ها در پشتیبانی جنگ و مخصوصاً خانم‌های رختشویخانه خلج سلاح می‌شوم و ذهنم خودبه‌خود می‌رود پی نمونه‌های مشابه. بدون این‌که قادر باشم سلول‌های جست‌وجوگر مغزم را کنترل کنم، حافظه تاریخی‌ام به سرعت زیرورمی‌شود و آژیر اولین نمونه مشابه به صدا درمی‌آید و بینامتنیت شکل می‌گیرد.

سه چهار ساله هستم. چند جوان زنگ خانه مامان جان را می‌زنند و پتو و ملحفه خونی می‌آورند برای شست‌وشو و در عوض ملحفه و پتوی تمیز با خودشان می‌برند. حیاط خانه همسایه غلغله است و زن‌ها دور حوض، پتو و ملحفه خونی می‌شویند. تشت‌ها پر از خون است و زن‌ها ناله و نفرین می‌کنند بر باعث و بانی این ماجرا. پشت در را انداخته‌اند و مدام مراقبند کسی وارد خانه نشود. بچه‌هایی که به خاطر مادرهایشان گریه و زاری می‌کنند و کسی ساکت‌شان نمی‌کند. زن‌ها می‌گویند نکند ساواک بو ببرد ما اینجا لباس و پتوی انقلابی‌های مجروح و زخمی را می‌شوئیم.

میان این همه تلخی و خون یک خاطره شیرین می‌پرد وسط. ده دوازده ساله هستم. زن‌ها چادر به کمر گره زده‌اند در پارکینگ تاریک و خفه خانه یکی از اقوام برای رزمندگان بامیه و زولبیا درست می‌کنند. چه وقت؟ درست شب‌های قدر که همه در طبقه بالای پارکینگ قرآن سر گرفته‌اند این زن‌ها مشغول بامیه سرخ کردن هستند. یکی خمیر آماده می‌کند. یکی خمیر را در دیگ‌های بزرگ پر از روغن تندتند قالب می‌زند و دیگری خیلی سریع بامیه‌های سرخ‌شده را توی صافی می‌اندازد و بقیه جعبه می‌زنند. از بیرون مردها همش می‌گویند زود باشید ماشین جبهه می‌خواهد حرکت کند. از عجله دست و بالشان بارها و بارها می‌سوزد. همراه با زن‌های طبقه بالا شی‌حائک یا لا اله الا انت الْعُوْثُ الْغُوْثُ حَلِّیْضًا مِّنَ النَّارِ یا رَبِّ را بلند بر زبان می‌آورند و برای سلامت رزمندگان اسلام که پدران، همسران و برادران و پسران و اقوامشان هستند دعا می‌کنند و صلوات می‌فرستند.

سلول‌های جست‌وجوگر از تلاش دست نمی‌کشند. سه نوجوان پیدا می‌کنند که از بالای پشت بام، زنی میانسال را تماشا می‌کنند. این خاطره برایم با بقیه فرق دارد. انگار توهم باشد، آدم‌ها بخشی از وجودم شده‌اند. چون خودم خالق این خاطره هستم. سال ۹۸ داستان کوتاهی می‌نویسم با موضوع روزهای انقلاب. مادری خلق می‌کنم که توی حیاط، کنار حوض لباس‌های خونی پسر سربازش را می‌اندازد داخل تشت پر از آب و تشت ناگهان سرخ می‌شود و مادر چنگ می‌زند و اشک می‌ریزد. سه نوجوان هم خلق کرده‌ام که از بالای پشت بام شاهد این تشت پر از



طاهره مشکینی

نویسنده



خون نگار

دکتر غلامعلی افروز از «حاج جلال» نوشت؛
روایت بی‌پیرایه از جنگ

غلامعلی افروز، روان‌شناس در یادداشتی کتاب «حاج جلال» را روایتی بی‌پیرایه و اثرگذار از روزهای جنگ خواند. «حاج جلال» نوشته لیلا نظری گیلانده، عنوان کتاب خاطرات حاج جلال حاجی بابایی از رزمندگان دوران دفاع مقدس و پدر شهیدان «علیرضا و ابوالقاسم حاجی بابایی» است که توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده است.

غلامعلی افروز، استاد ممتاز دانشگاه تهران و رئیس فدراسیون آسیایی شورای جهانی روان‌درمانی در متنی درباره این کتاب نوشت: کتاب خاطرات اسوه اخلاق و معنویت، گذشت و مروت، استقامت و صبوری، و ارستگی و آزادگی، ایثار و جانبازی «حاج جلال» را با اشتیاق فراوان خواندم. از این بابت، خالق مهربان را شاکرم و ممنون و مدیون لطف و مهرتان هستم. روایت صادقانه و صمیمانه چرخه حیات پربرکت حماسی در بستری از ارزش‌های اخلاقی و کرامت خانوادگی و بلنداندیشی، با همدلی و همراهی همسری صبور و بزرگ‌منش، چراغ پرفروغ و دل‌افروز زندگی، فوق‌العاده دلنشین است.

او در بخش دیگری از این متن در خصوص نثر و فضای کتاب «حاج جلال» عنوان کرد: نثر روان و فاخر این روایت ماندگار بسیار ارزشمند است. جلوه‌های اخلاق و همدلی، گذشت و سبقت در ایفای رسالت‌های خطیر در حفظ کیان خانواده و دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی، در سطر سطر این کتاب زندگی به زیبایی و شکوه، جاری و ساری است.

این روان‌شناس افزود: یقین دارم ارواح طیبه شهدای والا مقام و جایگاه جانبازان معزز خاندان حماسه‌آفرین «حاج جلال عزیز» نزد خالق حکیم، متعالی است. بدون تردید، مطالعه این اثر حماسی با روایت مخلصانه و بی‌پیرایه و نگارش ساده و اثرگذار می‌تواند برای همه خوانندگان آزاده، به ویژه نوجوانان و جوانان بسیار اثر بخش و تحول آفرین باشد.

افروز در آخر این نوشته را با آرزوی بهترین‌ها برای خانواده حاجی بابایی به پایان رساند و نوشت: از خالق مهربان برای خانواده عزیز و بزرگمنش و حماسه‌آفرین حاجی بابایی، بهترین‌های هستی را با سلامت و دل‌آرامی مسألت می‌نمایم.

استاد علیرضا مختاری‌پور درباره کتاب «حاج جلال» با بیان این‌که این کتاب و این خانواده نمونه برجسته‌ای از خانواده معظم شهدا هستند اظهار کرده است: سرنوشت این عزیزان صرفاً یک کتاب خواندنی و داستانی نیست. به عنوان نمونه در کتاب حاج جلال ویژگی‌های بسیاری چون رزق حلال، جهد و تلاش و بیان صادقانه را می‌بینیم که همه آنها درس بزرگی برای ما است. وی معتقد است: نویسنده با قلم شیوای خود مطالب را بیان کرده است. برخی کتاب‌ها هستند در حوزه دفاع مقدس که چند سال طول می‌کشد تا مورد توجه قرار گیرد اما این کتاب از همان روز اول مورد توجه و مطالعه و اقبال قرار گرفت و امیدواریم این نوع کتاب‌ها در کتاب‌های درسی ما و در دانشگاه‌ها ورود کند.



مدرک کارشناسی فارغ التحصیلی اینجانب مهدی گندمی فرزند علی به شماره شناسنامه ۱۱۲۸۱ صادره از تهران در مقطع کارشناسی رشته مهندسی معدن (استخراج) صادره از واحد دانشگاهی تهران جنوب به شماره ۱۳۹۴۱۴۱۰۳۱۱۸ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از پاینده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب به نشانی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان ایرانشهر شمالی، نبش آذرشهر، پلاک ۲۰۹ و یا کدپستی ۱۵۸۴۷۱۵۴۱۴ ارسال نمایند.

شماره تلفن‌های
پذیرش
۴۹۱۰۵۰۰۰
امور آگهی‌های روزنامه جام جم

برگ سبز موتورسیکلت نامی ۱۲۵ مدل ۱۳۹۰
مشکی به شماره پلاک ۱۷۳۶۶ ایران ۲۲۴
شماره موتور NBEA019536 و شماره‌تسه
NBE**125A9006058 به نام علی قربانی
مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

برگ سبز خودرو سواری زانتیا تیپ ۳۰۰۰
مدل ۱۳۸۹ به رنگ سفید - روغنی به شماره
پلاک ۷۹ س ۷۹۸۳ ایران ۶۵ به شماره موتور
139420 شماره شاسی S1512289189918
به نام معصومه نیکویی با کد ملی
۳۱۳۰۳۸۹۰۹۱ مفقود گردیده و از درجه اعتبار
ساقط می‌باشد.

کلیه مدارک خودرو زانتیا ۲۰۰۰، مدل
۸۷ رنگ سفید، شماره پلاک ۶۶۴ پ ۶۷
ایران ۵۶، شماره موتور 16384، شماره شاسی
S1522287168137 به نام زهرا پور شعبان
مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی خودرو KOLEOS-AT مدل ۲۰۱۷
رنگ مشکی متالیک به شماره انتظامی ۹۱ ج ۶۱۲
ایران ۶۷ شماره موتور 2T1RC707F11207 شماره
شاسی VF1RZG00XHC258363 به مالکیت
طیبه جعفری فخرآبادی مفقود گردیده و فاقد
اعتبار است.

سند کمپانی و تسلسل اسناد خودرو رنو
بی‌کی مدل ۱۳۸۲ رنگ نوک مدادی
شماره انتظامی ایران ۷۳-۷۸۳ ق ۸۸
شماره موتور 13561449 شماره شاسی
2019042 به مالکیت زهره سعادت
مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کلیه مدارک شامل برگ سبز، سند کمپانی، کارت
سوخت و کارت موتورسیکلت بنلی 250CC
مدل ۹۷، رنگ سبز، شماره موتور 0249N23159174
شماره شاسی N23DDBJDFH1J03726، شماره پلاک
۵۳۷۵۵-ته ۱۳۶ به نام سوری رفیعی چلکدانی مفقود
گردیده و فاقد اعتبار است.